

آغاز راهی که به طالبان انجامید



در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸، جناح «خلق» حزب دموکراتیک خلق از طریق کودتا قدرت را به دست گرفت و این آن چیزی بود که «انقلاب کبیر ثور (اردیبهشت ۱۳۵۷)» نامیدند. «خلق» ها علاقه داشتند از سیاست شوروی کمی مستقل‌تر باشند. حفیظ‌الله امین در عباراتی که می‌بایست باعث تحیر مدافعان روس شده باشد، در سال ۱۹۷۹ اعلام کرد:

قبل از انقلاب ما، طبقه کارگر همه جا می‌خواست از انقلاب کبیر اکتبر دنباله‌روی کند. اما پس از انقلاب «کبیر ثور (اردیبهشت ۱۳۵۷)» زحمتکشان می‌دانند که برای انتقال قدرت از فئودالیزم به طبقه کارگر میانبری «وجود دارد و انقلاب ما این را ثابت کرد»

از همین رو هم بود که در حمله نظامی اتحاد جماهیر شوروی حفیظ‌الله امین و اکثر رهبری «جناح خلق» کشته شدند و روس‌ها ببرک کارمل رهبر جناح «پرچم» را که توسط «خلق» ها به تبعید فرستاده شده بود به قدرت نشانند.

تنها نیروهای چپ‌گرای افغان که با کودتای ۱۹۷۸ حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حمله نظامی اتحاد جماهیر شوروی مخالفت کردند، مائوئیست‌های افغان بودند. در دهه ۱۹۶۰ آنها بارها با اسلام‌گراها رودرو شده بودند. یکی از ویژگی‌های مائوئیست‌های افغان مخالفتشان با ناسیونالیسم پشتون و برتری‌طلبی آن بود. بسیاری از رهبران این جنبش از مناطقی بودند که اقلیت مذهبی شیعه یا دیگر اقلیت‌های قومی زندگی می‌کردند. بسیاری از کارگران مقیم کابل هم از تاجیک‌ها و هزاره‌ها بودند، و فعالیت در میان آنها برای مائوئیست‌ها آسان‌تر از حزب دموکراتیک خلق و اسلام‌گراها بود. آنان در دهه ۱۹۷۰ کوشش کردند در میان دهقانان فعالیت کنند اما در این رابطه موفقیتی نداشتند.

مائوئیست‌ها کودتای سال ۱۹۷۸ را به مثابه انقلابی از بالا و تقلبی محکوم کردند و حمله نظامی شوروی را قربانی کشتارهای دولتهای مدافع مسکو شدند عملی امپریالیستی دانستند. به همین دلیل تعداد زیادی از آنها که از سال ۱۹۷۸ به قدرت رسیده بودند. اسلام‌گراها غالب مائوئیست‌هایی را که به مناطق روستایی فرار کرده بودند به قتل رساندند.

با تقسیم حزب دموکراتیک خلق به سه جناح «خلق» به رهبری نور محمد تره‌کی، جناح «پرچم» به رهبری بېرک کارمل (که به نام ارگان مطبوعاتی خود «پرچم» مشهور می‌گردد) و جناح «ستم ملی» به رهبری محمد طاهر بدخشی (که جناح اخیر نیز بعدها به دو سازمان دیگر، یعنی «سازا» [سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان] به رهبری طاهر بدخشی، و «سفزا» [سازمان فدایی زحمت‌کشان افغانستان] به رهبری باعث بدخشی تبدیل می‌گردد)، هر یک از این جناح‌ها به جذب بخشی از موزائیک قومیت‌های افغان همت گماردند.

اتحاد شوروی، «جناح خلق» حزب دموکراتیک خلق افغانستان را که عمدتاً متشکل از روشنفکران ملیت پشتون بود و دارای نفوذ سیاسی ایدئولوژیک در میان قبایل پشتون بود، به خاطر ایجاد نفوذ در پشتونستان مورد توجه قرار داد و به همین ترتیب جناح ناسیونالیستی و شکل گرفته در محور محمد طاهر بدخشی را به خاطر اجرای نقش احتیاطی و تدافعی به منظور تجزیه‌ی بخش‌های شمال کشور، تشویق به ایجاد سازمان مستقل کرد. به این ترتیب بدخشی در سال ۱۹۸۱ از حزب دموکراتیک افغانستان انشعاب کرد و «سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان» (سازا) را بنیان گذارد که به مائوئیسم گرایش پیدا کردند. بعد از حضور نیروهای شوروی در افغانستان اما بدخشی به دست «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و با نظارت مستقیم مشاوران امنیتی-سیاسی شوروی در کابل اعدام گردید و چیزی نزدیک به چهار هزار نفر از هواداران «سازا» به جوخه‌های اعدام سپرده شدند.

بجز این اما گروهی دیگر از مائوئیست‌های افغان دست به تشکیل سازمان رادیکالی با عنوان سازمان دموکراتیک نوین زدند که با نام ارگان مطبوعاتی‌اش یعنی «شعله جاوید» مشهور می‌گردد. از کادرها و

بنیانگذاران اصلی این سازمان می‌توان به دکتر عبدالرحیم محمودی، دکتر عبدالهادی محمودی، محمدصادق یاری، محمد اکرم یاری و محمد عثمان لندی اشاره کرد.

جناح «ستم ملی» با شعار پدیده ستم ملی که از سوی قوم حاکم پشتون بر دیگر اقوام اعمال می‌شود، به جذب نیروهای اقوام تاجیک، هزاره و ازبک پرداخت و در ولایات شمالی کشور بیشترین فعالیت را داشت. سازمان «شعله جاوید» نیز از نظر تعلق قومی، متعلق به اقوام غیر پشتون بود و در میان هزاره‌ها و سایر اقوام غیر پشتون فعالیت می‌کرد. نوع رویکرد این سازمان‌ها به مسأله‌ی اعمال آپارتاید قومیتی از جانب حزب حاکم بعدها پایه‌های سیاست مصالحه‌ی ملی نجیب را در دوران حاکمیت «حزب وطن» تشکیل داد.

تحت تأثیر تبلیغات آمریکا در دروان اشغال افغانستان توسط شوروی‌ها، برهان الدین ربانی، احمدشاه مسعود، عبدالعلی مزاری، آزادیگ، ژنرال دوستم، ژنرال مؤمن و ژنرال حسام‌الدین حق‌بین به دور یکدیگر جمع شده و برادر همدیگر می‌شوند. اکنون تنها یک نفر از گود بیرون مانده بود و پُر واضح بود که دفعته‌ی یک نفر پشتون متعصب و شونیست خوانده شود. این قرعه به نام نجیب می‌افتد. و این استدلال مدام تبلیغ می‌شود که «ما هیچ‌وقت تسلیم نجیب و فاشیزم پشتون‌ها نمی‌شویم!» با وجود چنین هجمه‌ی تبلیغاتی‌ای است که نجیب آرام آرام برای تئوریزه کردن سیاست مصالحه ملی دست به کار می‌شود.

نجیب به عنوان رئیس‌جمهور دست به یک رشته اصلاحات مبتنی بر ایده‌ی «مصالحه‌ی ملی» می‌زند.

در عرصه‌ی سیاسی برای بار اول عمده‌ترین شاخه‌ی جریان «ستم ملی» یعنی «سازمان انقلابی - زحمتکشان افغانستان» به مثابه‌ی حزبی قانونی به رسمیت شناخته شد، در کابینه عضویت و در پارلمان کرسی بدست آوردند. همچنین امکان داده شد تا چند شاخه‌ی دیگر جریان «ستم ملی» به «حزب وطن» به رهبری خود نجیب بپیوندند.

حزب وحدت اسلامی» با مصارف مالی و امکانات وزارت امنیت دولتی و تأیید پروژه آن از جانب» - رئیس‌جمهور، ساخته می‌شود تا فعالیت‌های تبلیغی آمریکایی-پاکستانی را خنثی کند.

برای اولین بار در تاریخ افغانستان در شمال کشور «پوهنتون بلخ» (که برخی مخالف معادل گرفتن آن با «دانشگاه» هستند) گشایش یافت.

انتشارات «پولدوز»، «گوارش»، «گرجستان»، «خراسان» و «سوب» به زبان‌های محلی آغاز به نشر - نمودند.

در رادیوی مرکزی و رادیوها و تلویزیون‌های محلی برنامه‌های اختصاصی به زبان‌های ازبکی، ترکمنی، - بلوچی پشتونی پخش می‌شود.

مجسمه‌های بزرگ شخصیت‌های ملی چون محمد ولی‌خان دروازی، میربچه‌خان کوه‌دامنی، فیض - محمدخان هزاره، غلام محمد خان میمنگی و ... در کنار سایر شخصیت‌های ملی در نقاط پر تجمع شهر کابل نصب گردید.

به تاسی از همین سیاست، هفده سازمان اجتماعی عملاً فعالیت رسمی داشتند و از حقوق مساوی قانونی - برخوردار بودند.

هزاران زندانی منسوب به نیروهای مخالف و اپوزیسیون آزاد شدند -

دیگر اقدامات این دوره عبارت است از

تصویب قانون اساسی، رفع انحصار قدرت تک حزبی، احیای فعالیت پارلمانی، سیستم چند حزبی و پلورالیزم سیاسی و اقتصادی، حضور زنان در جامعه به عنوان قاضی، پلیس و ...، و در صدر تمامی آنها تدوین «لویه جرگه‌ها» (لویه به معنی بزرگ و جرگه به معنی مجلس و شور است که مجموعاً به معنی مجلس بزرگ است) و عیار ساختن سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی با خصوصیات ملی

سیاست مذاکره با گروه‌های مخالف و اپوزیسیون در طول مدت پنج سال حاکمیت حزب وطن و حضور چهره‌های غیر حزبی در بدنه‌ی کابینه منجر به تعاملی سازنده با مخالفان و کودتاچیان شد و جز سرحدات مرزی سبب تسلط دولت مرکزی بر مناطق داخلی افغانستان شد. تکوین پایه‌های تحزب در کشور به واسطه‌ی تصویب قانون احزاب منجر به گشوده شدن فضایی انتقادی و در عین حال سازنده پس از 15 سال حاکمیت مطلق حزب دموکراتیک خلق شد. پلورالیزم سیاسی حاکم بر افغانستان القاکننده‌ی این دید به گروه‌ها و احزاب بود که هر اختلاف سلیقه‌ای در اداره‌ی کشور را می‌توان از طریق گفتگو و بدون توسل به تعامل با بیگانه به سرانجام رساند. تأسیس «لویه جرگه» و نیز اعلام اسلام به عنوان دین رسمی کشور از آن دست اقدامات دولت نجیب بود که بسیاری از چپ‌های افغان تا به امروز آن را به مثابه‌ی یک عقب‌نشینی از دموکراسی و بستری برای رُشد بنیادگرایی در افغانستان قلمداد می‌کنند.

کمک مالی ایالات متحده به مجاهدین افغان از ۳۰ میلیون دلار به ۶۰۰ میلیون دلار در سال در اواسط دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت و سعودی‌ها این مبلغ را دو برابر کردند.

از یک طرف کمک ایالات متحده از طریق پاکستان پخش می‌شد و از طرف دیگر عربستان سعودی قبول کرده بود در ازای هر دلار کمک آمریکا، یک دلار بپردازد و عربستان سعودی شبکه ویژه خود را برای پخش کمک مالی و گسیل داوطلبان خارجی در اختیار داشت.

با اینهمه وقتی نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی افغانستان را ترک کردند مجاهدین هنوز حتی یک شهر عمده یا شهرک را در افغانستان به کنترل خود در نیاورده بودند. اینها همه همچنان زیر کنترل نجیب‌الله و مدافعانش در حزب وطن بودند. سرانجام در آوریل ۱۹۹۲، جمعیت اسلامی احمدشاه مسعود که عمدتاً تاجیک بودند، در اتحاد با ازبکهای گروه «ژنرال دوستم» و «هزاره»ها، کابل را به تسخیر خود درآوردند.

طی جنگ تغییرات اساسی در توازن قوا بین گروه‌های قومی شکل گرفته بود. قیام در مناطق غیر پشتون آغاز شده بود. در طی جنگ، این گروه‌ها (تاجیکها یا سنی‌های فارسی زبان، ازبکها و هزاره‌ها) توانایی سیاسی و نظامی خود را نشان داده بودند. پشتون‌ها به مراتب پراکنده‌تر بودند (عده‌ای مدافع سلطنت، عده‌ای مدافع گروه‌های اسلامی). پس از تسخیر کابل توسط احمدشاه مسعود، حکمتیار و سیاف با کمک نظامی و مالی عربستان و پاکستان شهر کابل را محاصره کردند تا جمعیت اسلامی مسعود را از قدرت برکنار کنند. مسعود به‌وضوح متوجه شد که بازی خورده است و چطور به نجیب خیانت کرده است. نجیب پیش‌تر گفته بود:

اگر این رژیم، این حاکمیت سیاسی و متحدین سیاسی آن و حزب وطن نباشد، جا را چه کسی در اینجا پُر می‌کند؟ فقط بنیادگراها در حمایت و پشتیبانی بیگانگان. اگر گلبدین و خالص و سیاف اینجا بیایند، برای ما به صراحت بگویند جایی برای میانه‌روها هست؟ ظاهرشاه را اجازه می‌دهند اینجا بیایند؟ جایی برای احمدشاه "مسعود وجود دارد؟ نه‌گانه‌ها را اجازه خواهند داد؟ {...} دیگر جایی برایشان وجود نخواهد داشت

این تاریخ تراژدی چپ در افغانستان است که امروز «طالبان» را بدل به آلترناتیو کرده و هر شکلی از نیروی چپ به عنوان راهکار در فضای عمومی افغانستان غایب است.

امروز را می‌توان پایان دور دیگری از تاریخ افغانستان دانست و فراتر از دلایل رایج و روشن تراژدی استیلای مجدد طالبان بر آن، به سراغ ریشه‌ها رفت و مازادهایی را برای گشایش بن‌بست راهکاری سوسیالیستی برای آن احضار کرد.

راه کار سوسیا لیستی